

نمود چوگان در غزلیات حافظ

یوسف کریمی چمه^۱

مقدمه

در شتاب دنیای امروز و حرکت آن به سمت دهکده جهانی، پیگیری و بازشناخت مؤلفه‌های هویت ملی، لازم است. یکی از عناصر هویت ساز، ادبیات است که در ایران زمین، پیشینه و سابقه درخشانی دارد. در ادبیات فارسی، لایه‌هایی از فرهنگ اسلامی - ایرانی نمود یافته است. از جمله می‌توان اشارات شاعران و نویسندگان را به بازی‌های مردمی ذکر کرد. به عبارت دیگر، ادبیات فارسی آینه تمام نمای فرهنگ و آداب و رسوم مردم این سرزمین است. شاعران و نویسندگان از تمام ظرفیت‌های فرهنگ و زبان و آداب و رسوم ایران، استفاده کرده، بخشی از ماده کار خود را از این مجموعه‌ها گرفته‌اند.

یکی از مواردی که توجه خواننده جدی آثار ادبی فارسی را به خود جلب می‌کند، اشاره به بازی‌هایی همچون چوگان، شطرنج و نرد است. این اشارات به حدی است که می‌تواند موضوع پژوهش‌های بسیاری قرار گیرد. شاید بتوان گفت شاعری نیست که اشعارش خالی از این اشارات باشد؛ البته این مسئله به دو دلیل می‌تواند باشد؛ یکی آنکه این بازی‌ها به تدریج جزء بازی‌های عمومی درآمدند - اگر چه در ابتدا مخصوص اشراف و برگزیدگان بودند - و همگان کمابیش با آنها آشنا شدند، خاصه شاعرانی که به علت انتساب به دربارها، بیش‌تر و پیش‌تر مجال آشنایی با این گونه بازی‌ها برایشان فراهم می‌شد. دلیل دیگر را باید در سنت‌های ادبی جست؛ از آغاز شعر فارسی، رفته رفته تشبیهات، استعارات و تعابیر مربوط به این بازی‌ها و قواعد آنها در ذهن و زبان شاعران جا باز کرد و شاعران بعدی، حتی اگر خود این بازی‌ها را انجام نداده

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان و عضو پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران دانشگاه شهید باهنر کرمان.

بودند، به سبب تتبع در دواوین قدما - که نظامی عروضی آن را از لوازم شاعری بر می‌شمارد - با این تعبیر و اصطلاحات و استعارات آشنا شدند و در آثار خود به آنها مجال بروز دادند. اما این اشارات مختص به دیوان‌ها نیست و در کتاب‌های نثر نیز اشاراتی از این دست وجود دارد. کتاب‌هایی همچون قابوسنامه، سندبادنامه، نفایس‌الفنون، شطرنجیه علاءالدوله سمنانی - که تعبیر عرفانی شطرنج و مهره‌های آن است - حاوی این اشارات هستند. چندین منظومه نیز با نام «گوی و چوگان» وجود دارد.

از میان انواع بازی‌ها، «چوگان»، بیش از بقیه مورد توجه قرار گرفته است. برای شاعران غزل سرا و شاعرانی که عشق، موضوع اصلی اشعارشان است، حالات خاص گوی و چوگان، لطف بیشتری دارد. همچنین در میان شاعران عارف و عارفان شاعر، تسلیم بودن محض گوی و صبر و تحمل او در مقابل سختی‌ها و ضربات چوگان، خالی از لطف نبوده است و آنان، این اطاعت محض را پسندیده‌اند. بازی‌هایی نظیر چوگان، نرد و شطرنج و قواعد و ساختار ویژه آنها، نزد فیلسوفان و اندیشمندان و عرفا همواره به عنوان نماد به کار برده شده است. بزرگان در آثار خود به رمزگشایی چوگان و نرد و شطرنج پرداخته، جهان و کار و بار آن، حکومت داری و سرنوشت بشر را با تفسیر و توضیح این بازی‌ها، تبیین نموده‌اند. چنان که از قدیم اعتقاد بر این بوده که شطرنج، عرصه کارزار را نشان می‌دهد و نرد داستان پر کشمکش نبرد زندگی است. در فرهنگ ایرانی، ورزیدگی جسمانی و واداشتن ذهن و عقل و هوش به کار و فعالیت، مورد توجه و توصیه قرار گرفته است. بازی‌هایی نظیر چوگان، نرد و شطرنج از این حیث نیز کارکرد دارند. در دانشنامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها، ذیل چوگان و شطرنج و نرد، مطالبی ذکر شده است که عمدتاً درباره خاستگاه، تاریخ و نحوه انجام دادن این بازی‌هاست، اما میان تحقیقات صورت گرفته، اختصاصاً در باب نمود بازی‌ها در آثار نویسنده یا شاعری خاص، کتاب یا مقاله‌ای نگاشته نشده است. مقاله حاضر در پی نشان دادن بخشی از فرهنگ ایرانی و سازه‌های هویت ملی در غزلیات حافظ است. بخش اول مقاله، مطالبی در باب چوگان، خاستگاه و تاریخ آن را در بر می‌گیرد و در بخش دوم، پیرامون چوگان در ادبیات فارسی و به ویژه شعر حافظ سخن گفته خواهد شد.

درباره چوگان و تاریخ آن

کلمه بازی که در اصل پهلوی «واژیک» یا «واچیک» است، در متون پهلوی بسیار آمده و در رساله‌های پهلوی انواع تفریحات و بازی‌ها از قبیل شترنگ، نرد، موسیقی، شکار و گوی و چوگان، وصف شده است.^۱ یکی از این بازی‌ها که ردپای آن را در جای‌جای تاریخ کهن ایران زمین میتوان دید، چوگان است. «چوگان» (nāow.gč)، برگرفته از «چوپکان» و «چوپگان» پهلوی. آن را مرکب از «چوب» و «گان»

۱. بهار، محمد تقی، بهار و ادب فارسی، ج ۲، به کوشش محمد گلبن، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

(پسوند نسبت) دانسته اند. در فرهنگ غیاث و آندراج، چوگان کوتاه شده «چولگان» نوشته شده است که در این صورت، شاید مرکب از «چول» / «چوله» (به معنی خمیده و کج) و «گان» باشد و معرب چوگان، یعنی «صولجان»، نزدیکی این واژه را به چولگان نشان می‌دهد.^۱ چوگان اولین ورزش توپی و تیمی جهان است و کهن‌ترین ورزشی است که با اسب انجام می‌گیرد. اصل آن از ایران است و در حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد در ایران شکل گرفت. سنگ نوشته ای متعلق به ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح وجود دارد - در موزه بریتانیا - که رواج بازی چوگان را میان ایرانیان و تورانیان نشان می‌دهد. با وجود این، پدید آورنده چوگان معلوم نیست. ابتدا برای آموزش سواری و تقویت و آماده سازی سربازان برای جنگ و نبرد به کار می‌رفت و کم کم جنبه تفریحی به خود گرفت.

قدیمی‌ترین اشاره به چوگان، مربوط به «کارنامه اردشیر بابکان» است که به زبان پهلوی و در قرن دوم و سوم میلادی نوشته شده است. در بخش سیزدهم کارنامه، چوگان بازی در حضور اردشیر و گوی به چوگان زدن هرمزد پسر شاپور ذکر شده است.

«شاهپور هرمزد را از پدر نهان می‌داشت تا آنکه به هفت سالگی رسید. روزی هرمزد با برنای زادگان (نوجوانان) و شاهزادگان اردشیر به اسپریس (میدان) شد و چوگان بازی کرد. اردشیر با موبد موبدان و ارتش‌داران سردار و بسیاری آزادگان و بزرگان نشست، به ایشان همی نگریست. هرمزد با آن برنایان به سواری چیره و نبرد آزموده بود. چنان که باید بودن یکی از ایشان چوگان به گوی زد و گوی او به کنار اردشیر افتاد و اردشیر هیچ چیز آشکار نساخت (به روی خود نیاورد). و برنایان از کار فرو ماندند و از شکوه اردشیر کس نیارست که بدانجا فرا رود. (ولی) هرمزد به گستاخی رفت و گوی برگرفت و گستاخانه زد و بانگ کرد...»^۲. این ماجرا در شاهنامه و تاریخ طبری نیز آمده است.^۳

چوگان، بازی شاهان و پادشاه ورزش‌ها نامیده شده است، زیرا میان پادشاهان و بزرگان رواج بیشتری داشت و می‌توان ادعا کرد که چوگان از محبوب‌ترین بازی‌هاست، چرا که در هر دوره‌ای - البته با تغییراتی - رایج بوده است. قبل از اسلام و در زمان هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان مورد توجه بود و در عهد انوشیروان، جزء تعلیمات کودکان طبقات عالی، یکی نیز یادگیری چوگان بود.^۴ (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۵۴۶) و در دوره‌ی اسلامی نیز کسانی این بازی را انجام می‌دادند. در ایران دوره صفویه نیز چوگان از بازی‌ها و تفریحات مورد علاقه شاه و مردم بود و در اصفهان - میدان نقش جهان - و دیگر شهرهای ایران، آن

۱. انوشه، حسن، فرهنگنامه ادب فارسی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۵۰۴.

۲. ر.ک: کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۹، ص ۲۱۳ - ۲۱۵.
۳. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امید سالار، دفتر ششم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱ و این ماجرا با اندکی تفاوت در تاریخ طبری ذکر شده است اما اصل ماجرا که چوگان زدن در حضور اردشیر بابکان باشد، تغییری نکرده است.

۴ کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه سعید نفیسی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۹، ص ۵۴۶

را انجام می‌دادند. بعضی از سیاحان آن زمان همچون شاردن و سرآنتونی شرلی، صحنه‌هایی را از چوگان بازی وصف کرده‌اند.

شاردن در توصیف ورزش‌های ایرانی، از گوی و چوگان نام می‌برد. «بازی گوی و چوگان ایرانیان در یک میدان بزرگی در دو منتهی الیه آن ستون‌هایی در مجاورت یکدیگر تعبیه شده است و به منزله دروازه است انجام می‌گیرد. گوی را به وسط میدان می‌اندازند، و بازیکنان چوگان در دست چهارنعله برای زدن آن می‌تازند و چون چوگان کوتاه می‌باشد، بایستی پایین‌تر از قریوس خم گردند تا بتوانند به هدف برسند و قانون بازی آن است که ضربت چوگان به گوی بایستی چهارنعله وارد آید. با گذراندن گوی از دروازه، بازی را از حریف می‌برند. این بازی با گروه‌های پانزده یا بیست نفری در مقابل دسته‌هایی که به همین تعداد می‌باشند، برگزار می‌گردد»^۱.

شرلی نیز صحنه‌هایی از چوگان را توصیف کرده است. «بعد از این تهیة مهمانی را فراهم آوردند. اول اسباب‌طرب به میان آمد و دو ساعت وقت خود را به عیش گذراندیم. بعد از ختم مجلس پادشاه از سر آنتوان خواهش کرد که از پنجره تماشای اسب دوانی کند. در جلو خانه میدان قشنگ وسیعی بود که خوب صاف و مسطح کرده بودند. پادشاه به آنجا رفته و وقتی سوار شده کرناها و طبل‌ها را نواختند. جمعاً دوازده نفر سوار با پادشاه بودند که دو قسمت شده، شش نفر یک طرف و شش نفر به سمت دیگر قرار گرفتند و در دست خود چوب‌های درازی داشتند که به قدر یک انگشت قطر داشت و در سر آن چوب‌ها یک تکه چوبک دیگر مانند سر چکش نصب کرده بودند. بعد از این که دو قسمت شده و روبرو آمدند یک نفر به میان آنها آمده و گوئی از چوب به بالا می‌انداخت و هر کدام در یک طرف میدان قرار گرفته بازی خود را شروع کردند. با چوگان‌های خود گوی را به سمت دیگر پرتاب می‌کردند، نظیر کاوله بازی ما در انگلیس، و وقتی گوی به جلو پادشاه می‌رسید طبل و کرنا می‌زدند»^۲.

پس از آشنایی اعراب مسلمان با فرهنگ و رسوم ایران، چوگان نزد آنان رایج شد و به صورت معرب «صولجان» نام گرفت. در دوره عباسی که نحوه اداره حکومت، بسیار متأثر از شیوه، ساختار و سبک حکومت‌داری سلسله‌های ایران باستان به ویژه ساسانیان بود، چوگان شهرت بسیار یافت. در واقع عباسیان سعی می‌کردند دربار خود را شبیه پادشاهان ایران باستان بسازند و در این راستا، حتی تفریحات آنان را نیز انجام می‌دادند.

فیلیپ حتی از جمله سرگرمی‌های رایج خلقای اموی و مردم درباری آن زمان را شکار و چابک سواری و بازی نرد ذکر می‌کند و احتمال می‌دهد اعراب بازی گوی و چوگان را که بعدها محبوب عباسیان شد، در اواخر دوره امویان از ایرانیان گرفته باشند.^۳ در این دوران علاقه و دلبستگی بزرگان به این سرگرمی‌ها و

۱. شاردن، ژان، سیاحتنامه، ج ۴، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲. شرلی، آنتونی، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، تهران، نگاه، ۱۳۶۲، ص ۸۱.

۳. حتی، فیلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۶۶، ص ۲۹۴.

نفوذ و رواج آنها تا آنجا پیش رفته که از صفات همدم خوب، مهارت در شطرنج و چوگان به حساب آمده است.^۱ همچنین حسن ابراهیم حسن، چوگان، نرد و شطرنج را از بازی‌های رایج میان اعراب به خصوص در دوران هارون الرشید می‌داند.^۲

در سرزمین‌های دیگر نیز چوگان رواج یافت. «گفته‌اند که چوگان در سده نوزدهم میلادی از ایران به هند راه برد، اما به نوشته بریتانیکا، فاتحان مسلمان در سده سیزدهم میلادی / هفتم هجری، این بازی را به آنجا بردند. نیز، چوگان به عربستان، تبت، چینو ژاپن رفت. نخستین اروپاییانی که به چوگان پرداختند، چای‌کاران انگلیسی در آسام بودند که در ۱۸۵۹م، نخستین تیم چوگان را تشکیل دادند. گروهی از افسران انگلیسی در سده نوزدهم میلادی، در هند با این بازی آشنا شدند و آن را به انگلستان بردند. چوگان از آن کشور بین‌المللی شد و روش‌ها و قواعدی به آن افزوده شد. چوگان در کشورهای دیگر polo - برگرفته از «بولو» (bolo) ی تبتی به معنی توپ - نام گرفت و در ۱۸۷۱م، با این نام به زبان انگلیسی راه یافت».^۳ زمانی که انگلیسی‌ها بازی چوگان را به اروپا بردند، توجه مردمان کشورهای دیگر نیز به آن جلب شد و در آن سرزمین‌ها نیز علاقه‌مندانی یافت.

این ورزش ایرانی، امروزه در بیش از ۷۷ کشور انجام می‌شود، ولی در ایران در مقایسه با بازی‌های دیگر ورزشی نظیر فوتبال، والیبال، هندبال... اقبال عمومی کمتری به آن می‌شود و حتی پس از صفویه و در دوره قاجار، چوگان به فراموشی سپرده شده بود تا اینکه در دهه ۱۳۵۰، کوشش‌هایی در راه احیای آن صورت گرفت و امروزه قریب به هشت سال از عمر فدراسیون چوگان در ایران می‌گذرد.

بر پایه آئین‌نامه‌های پذیرفته شده فدراسیون جهانی، بازی چوگان در میدان‌های چمن که اندازه آنها ۱۶۰ × ۳۰۰ یارد (۲۷۰ × ۱۴۶ متر) است بازی می‌شود. در این بازی‌ها قطرگویی که از چوب یا پلاستیک ساخته شده ۳/۲۵ اینچ (۸ سانتی متر) و وزن آن ۴/۷۵ اونس (۱۴۰ گرم) است.

بازی‌ها در ۴ یا ۶ بخش زمانی که هر یک را «چوکه» می‌نامند انجام گرفته و در صورت برابری گل‌ها، بازی به چوکه اضافه کشیده می‌شود. در هر زمان ۴ بازیکن از هر تیم در میدان به بازی می‌پردازند که می‌توانند با بازیکن‌های دیگر تیم جانشین شوند.

اسب چوگان بایستی هماهنگ با سوارکار و به فرمان او مشتاقانه گوی را دنبال کند و از این رو بایستی آموزش‌های فراوان دیده و آموخته باشد. بازیکنان سوار بر اسب با «چوگان» که از خیزران بسیار خوب در اندازه‌های بزرگ و کوچک متناسب با بلندی اسب و سوار ساخته شده است «گویی» را می‌رانند تا از دروازه‌های دو سوی میدان بگذرد.^۴

۱. همان، ص ۴۲۹.

۲. حسن، حسن ابراهیم، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۶۰، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۳. انوشه، همان، ص ۵۰۵.

۴. ن.ک: سایت فدراسیون چوگان ایران به آدرس: www.iranpolo.org

چوگان در شعر حافظ

چوگان و چوگان بازی از دوره ساسانی تا زمان‌های اخیر، در متون فارسی به شکل‌های گوناگون مطرح بوده است. نمود آن را در کارنامه اردشیر بابکان دیدیم. همچنین ابن‌الندیم در *الفهرست* از کتابی به نام *آیین‌الضرب بالصولجان* (آیین چوگان بازی) یاد میکند که از پهلوی به تازی در آمده است. در *قابوس‌نامه* و *آداب‌ال حرب و الشجاعة* نیز به چوگان اشاره شده است. عنصرالمعالی باب نوزدهم *قابوس‌نامه* را «در چوگان زدن» نام نهاده و فرزندش را از عادت به این بازی برحذر داشته است.^۱ در کتب قدیمی تاریخ، لغت و قصص از دوران ساسانیان تا اواخر صفویه و زندیه، موارد بی‌شماری ثبت شده است که نشان می‌دهد مردم ایران به بازی و تماشای چوگان علاقه زیادی داشته‌اند.

در اشعار فارسی از زمان رودکی تا دوران صفویه و زندیه و قاجار و حتی در شعر برخی شاعران سنتی پرداز معاصر، اشاره به چوگان فراوان است.

به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو	ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود ^۱
زمانه اسب و تو رایض به رأی خویشت تاز	زمانه گوی و تو چوگان به رأی خویشت باز ^۲
روست آن یا بالا، ماه‌ست آن یا روی	زلف‌ست آن یا چوگان، خال‌ست آن یا گوی ^۳
سر بنه گر سر میدان ارادت داری	ناگزیر است که گویی بود این میدان را ^۴
تا گرفتار خم چوگانی	احتمالت ضرورت است چو گوی ^۵

شاعران همواره از واژگان و اصطلاحات چوگان به منظور بیان مفاهیم خویش بهره برده‌اند و در واقع مجموعه چوگان در این ابیات و اشاره‌ها، کارکردی استعاری و کنایی یافته است. در عالم عشق، «گیسوی خم‌دار معشوق را به چوگان و زنخدان (چانه) را به گوی، و عاشق را به سبب سرگشتگی در عشق، به گوی تشبیه کرده‌اند».^۲ در عالم عرفان هم چوگان دست‌مایه بسیاری از عارفان بوده است. «چوگان در اصطلاح عرفان، تقدیر جمیع امور از اوامر و نواهی شریعت، به طریق قمر و جبر است».^۳ منظومه‌های بسیاری با نام «گوی و چوگان» پدید آمده است که در آنها حالات عاشق و معشوق با استفاده از تعبیر بازی چوگان وصف شده است. از جمله «گوی و چوگان» سروده عارفی هروی؛ «در این مثنوی عرفانی، گوی و چوگان

۱. عنصرالمعالی در طریق چوگان زدن می‌نویسد: «اگر نشاط چوگان زدن کنی، مادام چوگان زدن عادت مکن که بسیار خلق را در چوگان زدن بد رسیده است... اما اگر به سالی یک بار یا دوبار نشاط اوفتد {روا باشد} اما سوار بسیار نه باید تا مخاطره سمطه نباید. جمله سوار هشت بیش نباید که تو بر یک سر میدان بیایی و یکی دیگر بر آخر میدان و شش کس در میانه میدان تا گوی همی زنند. هرگاه که گوی به سوی تو آید، تو گوی همی بازگردان و اسب به تقریب همی ران؛ اما اندر کز و فر مباش تا از صدمت ایمن باشی و نیز مقصود تو به حاصل شود. طریق چوگان زدن محتشمان این‌ست که یادکرده آمد تا معلوم گردد.» قابوس بن وشمگیر بن زیاری، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن، *قابوس‌نامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۹۶ و ۹۷.

۲. انوشه، همان، ص ۵۰۵.

۳. همان.

استعاره از دو عاشق هستند.»^۱

چوگان بیش از بازی‌های دیگر در ادبیات فارسی، مجال بروز و نمود یافته است. این معنی در باب شعر حافظ نیز صدق می‌کند، زیرا وی اسیر عشق است و در ناخودآگاه، او عشق غلبه دارد که البته به خودآگاه هم رسیده است. غزل بهترین قالب برای بیان حالات عشق است و حافظ در غزلیات خویش، هجده بار به بازی چوگان و اصطلاحات آن اشاره دارد. وی با استفاده از تصاویر و استعاراتی که از این بازی می‌سازد، سخن خود را بیان می‌نماید.

اشارات حافظ به چوگان، چند نکته را در بر دارد: ۱- در توصیف گیسوی معشوق، از چوگان بهره برده است. در این اشارات، گیسوی پر پیچ و خم یار به چوگان مانند شده است:

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان / مضطرب حال مگردان من سرگردان را^۶
شدم فسانه به سرگشتگی چو گیسوی دوست / کشید در خم چوگان خویش چون گویم^۷
۲- برای بیان مناسبات عاشقانه از چوگان استفاده نموده است. به این ترتیب که عاشق مانند گوی است که اسیر معشوق (چوگان) است و ناگزیر است از اینکه سرگردانی و حیرانی و سختی‌های عالم عشق را تحمل کند: عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بیاز / ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس^۸
اگر نه در خم چوگان او رود سر من / ز سر چه گویم و سر خود چه کار باز آید^۹
۳- در مقام مدح، برای بیان تسلط و اقتدار ممدوح از اصطلاحات چوگان بهره گرفته است: چوگان کام در کف و گوئی نمی‌زنی / بازی چنین به دست و شکاری نمی‌کنی^{۱۰}
گوی زمین ریوده چوگان عدل اوست / وین برکشیده گنبد نیلی حصار هم^{۱۱}
۴- در اغلب اشارات حافظ (۱۱ مورد)، گوی و چوگان هر دو با هم ذکر شده و از میان لغات و اصطلاحات چوگان، تنها چوگان و گوی و میدان به کار رفته است:

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد / ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد^{۱۲}
ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو / کای سر حق ناشناسان گوی چوگان شما^{۱۳}
گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم / گفت آن میکشم اندر خم چوگان که مپرس^{۱۴}
گر دست رسد در خم زلفین تو بازم / چون گوی چه سرها که به چوگان تو بازم^{۱۵}
۵- خواجه شیراز در مواردی نیز از تعابیر استعاری و کنایه سود جسته است نظیر: «گوی بردن از کسی» در معنای برتری داشتن و پیش افتادن:

گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا / نه سواربست که در دست عنانی دارد^{۱۶}
گوی خوبی بردی از خوبان خلخ شاد باش / جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی^{۱۷}

۱. همان.

برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس سزای حور بده رونق پری بشکن^{۱۸}
«گوی در میان افکندن» کنایه از به مبارزه برخاستن و هم‌آورد جویی:
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند کس بمیدان در نمی‌آید سواران را چه شد^{۱۹}
«گوی زدن» کنایه از انجام دادن کار و به موقع اقدام کردن و قدر فرصت را دانستن:
ای جوان سـرو قد گوئی پیش از آن کز قامتت چوگان کنند^{۲۰}
خـنگ چوگانی چرخـت رام شد در زیر زین شهسوارا خوش به میدان آمدی گوئی بز^{۲۱}
حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد^{۲۲}
«گوی سپهر» و «گوی فلک» استعاره از آسمان:
کو عشوهای ز ابروی او تا چو ماه نو گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم^{۲۳}

۲-۴- بازی‌های دیگر

غیر از اشارات مربوط به چوگان، در دیوان حافظ دو بار نیز به شطرنج اشاره شده است و از بازی‌های دیگر ذکری به میان نیامده است و این تا حدی شگفت می‌نماید. علت این مسئله را باید در غلبه و تسلط سنت‌های ادبی بر ذهن و زبان شاعر جست که به حدیست که وی را بر آن داشته تا از میان بازی‌های گوناگون، به چوگان که در ادب فارسی نفوذ چشم‌گیری دارد، توجه کند. آن دو بیت چنین است:

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست^{۲۴}
نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ چه کنم بازی ایام مرا غافل کرد^{۲۵}

۳- نتیجه‌گیری

چوگان در ادبیات و فرهنگ ایران زمین، نمود بارزی دارد و اثر آن را در لایه‌لای متون متعددی می‌توان دید. در شعر فارسی، از قدیم‌ترین ایام، به چوگان اشاره شده است و شاعران با کاربرد اصطلاحات و واژگان این بازی در معنایی کنایی و استعاری، مطالب خود را بیان کرده‌اند. در این بین شاعران حوزه شعر غنایی و غزل به منظور بیان حالات عاشقانه، از گوی و چوگان بهره بیشتری برده‌اند. حافظ نیز در ابیاتی به چوگان اشاره نموده است، زیرا «عشق» بر ذهن و زبان و اندیشه او غلبه دارد.

سرگردانی گوی در میدان و تسلیم بودنش در برابر ضربات چوگان و تحمل کردن سختی‌ها، خواهج را بر آن داشته تا عاشق را به گوی و معشوق را به چوگان مانند کند. البته وی برای بیان مفهوم خویش، از تعبیر استعاری و کنایی نیز سود جست است.

پی نوشت ها:

۱. رودکی، سمرقندی، ابوعبدا...، دیوان، زیر نظری. براگینسکی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۸، ص ۱۹.
۲. همان، ص ۱۴۹.
۳. همان، ص ۱۵۱.
۴. سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات، تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس از بهاءالدین خرمشاهی، تهران، دوستان، ۱۳۷۹، غزل ۱۷، بیت ۱۱.
۵. همان، غزل ۶۳۰، بیت ۷.
۶. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان، ج ۱، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲، غزل ۹، بیت ۴، ص ۳۴.
۷. همان، غزل ۳۷۲، بیت ۸، ص ۷۶۰.
۸. همان، غزل ۲۶۱، بیت ۶، ص ۵۳۸.
۹. همان، غزل ۲۳۱، بیت ۵، ص ۴۷۸.
۱۰. غ ۴۷۳، ب ۲، ص ۹۶۲.
۱۱. غ ۳۵۴، ب ۱۲، ص ۷۲۴.
۱۲. غ ۱۰۴، ب ۱، ص ۲۲۴.
۱۳. غ ۱۲، ب ۱۱، ص ۴۰.
۱۴. غ ۲۶۶، ب ۷، ص ۵۴۸.
۱۵. غ ۳۲۶، ب ۱، ص ۶۶۸.
۱۶. غ ۱۲۱، ب ۵، ص ۲۵۸.
۱۷. غ ۴۲۵، ب ۳، ص ۸۶۶.
۱۸. غ ۳۹۱، ب ۴، ص ۷۹۸.
۱۹. غ ۱۶۴، ب ۶، ص ۳۴۴.
۲۰. غ ۱۹۲، ب ۴، ص ۴۰۰.
۲۱. غ ۳۸۲، ب ۶، ص ۷۸۰.
۲۲. غ ۱۵۰، ب ۱۰، ص ۳۱۶.
۲۳. غ ۳۶۸، ب ۶، ص ۷۵۲.
۲۴. غ ۷۲، ب ۳، ص ۱۶۰.
۲۵. غ ۱۳۰، ب ۷، ص ۲۷۶.

